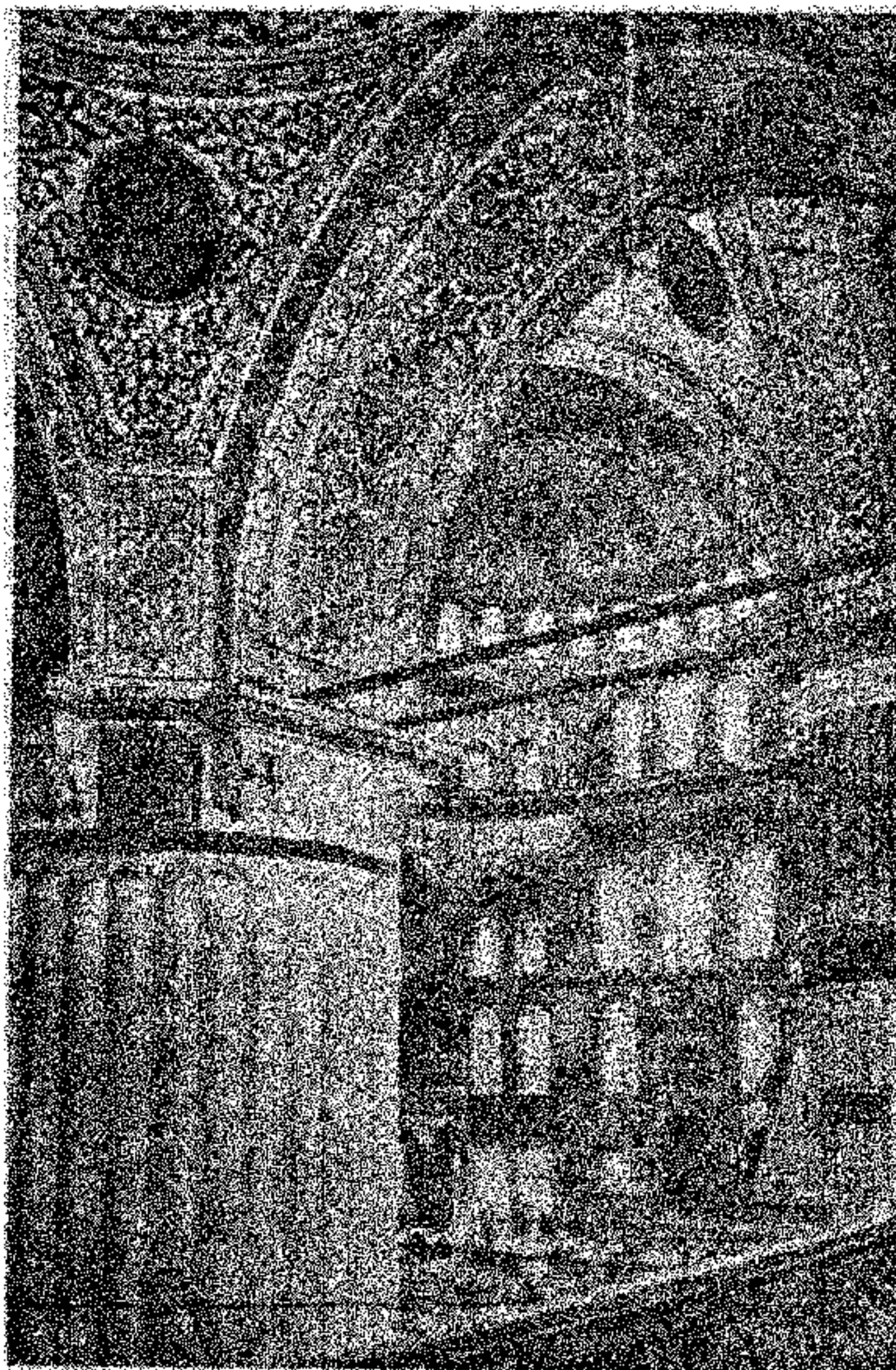


فرمانروائی نواحی غربی کشور را از شهر انبار تا افریقا) به جعفر بن یحیی بر مکی



ت- استانبول : داخل مسجد سلطان احمد

واگذارد و فضل برادر جعفر را فرمانروائی قسمت شرقی (از شیروان تا آخر بلاد ترك)

گماشت (۱۷۶ هجری) جعفر در مصر میزیست و برای شام و آفریقا و سایر نقاط عرب مأمور میفرستاد. اما برادرش فضل از بغداد بطرف خراسان عزیمت کرد و در سراسر قلمرو خویش فرمانداری معین کرده بعراق برگشت، گاه هم خلیفه یکی از خواص خود را باستانداری مملکتی میگماشت و آن شخص از طرف خود قائم مقام کل تعیین میکرد و بیشتر در زمان عباسیان، این نوع مأموریتها انجام مییافت و در هر حال امارت استکفاء (استانداری تامالاختیار) سبب شد که رفته رفته معالک اسلامی عباسیان بحال تجزیه افتد و هر قسمتی برای خود مستقل شود چه که والی یا امیر، در قلمرو خود استقلال کامل داشت.

فقط برای خلیفه روی منبر خطبه میخواند و بنام اوسکه میزد و اگر مختصر در آمدی باقی میماند به بغداد میفرستاد. و در این صورت اگر والی مرد باهوشی میبود و نقاط ضعف خلیفه را در مییافت، استقلال خود را تحکیم میکرد و با فرستادن مختصر وجهی به بغداد و یا با شرایط آسان دیگر از هر جهت خود مختار میشد و بهمین ترتیب طاهریان در خراسان و خاندان طولون در مصر و اغالیه در آفریقا استقلال یافتند و در هر صورت این نواحی را استانهای دولت عباسی میخواندند منتهی این نوع امارت با امارت استیلاء شهرت داشت.

امارت استیلاء
 يك ناحیه میکرد. بدیهی است چنین امیری هیچ گونه شنوائی از خلیفه نداشت و فقط از نظر مذهب و دین از خلیفه اطاعت میکرد و در امور سیاسی و اداری خود همه کاره بود. شرایطی که امیر مزبور در برابر خلیفه متعهد میشد بدینقرار بود:

- ۱ - خلیفه را پیشوای دین و امور دینی و جانشین پیغمبر میدانست. ۲ - از خلیفه اطاعت مذهبی میکرد. ۳ - در پیشرفت اسلام با خلیفه همکاری داشت. ۴ - ادای مذهب در سراسر قلمرو امیر جاری و معاملات و عقود مذهبی نافذ بود. ۵ - حقوق شرعی، مطابق شرع استیفاء میشد. ۶ - در تمام قلمرو امیر، حدود شرعی اجراء میگشت. ۷ - امیر از دین اسلام، با تمام قوا حمایت میکرد.

امیر میتوانست برای خود وزیر و امثال آن استخدام نماید و چنانکه سابق هم اشاره شد همین امارت سازیمها دولت عباسیان را به تجزیه کشانید و دولت های کوچکی مانند دولت های آل بویه، طاهریان، غزنویان، حمدانی، طولونی، اخشید و غیره در دولت بزرگ عباسی پدید آورد، چه که این دولت ها همه خود مختار بودند. فقط مبلغ معینی مطابق قرارداد سالانه برای خلیفه میفرستادند و بنام اوسکه میزدند و خطبه میخواندند در مقابل امیران یا فرمانروایان مستقل، امارت را در خاندان خود ارثی میساختند چنانکه خدیوان مصر با دولت عثمانی این نوع رفتار میکنند. (میکردند مترجم). امارت خاصه. امیر خاص از خود استقلال چندانی نداشت و فقط در حدود معینی میتوانست در کارهای ارتش و سیاست محلی و حمایت از اسلام و دفاع از ناموس مسلمانان اقدام کند و در امور مالی و قضایی تابع خلیفه بود حتی در قسمت پیشوائی نماز هم از خود اختیار نداشت و چه بسا که قاضی بر چنان امیری مقدم بود مأمورین دارائی از طرف خلیفه تعیین میشدند و مالیاتهای مربوط را جمع آوری کرده بنخزانه داری مرکزی (بیت المال کل) میفرستادند و حقوق کارمندان لشکری و کشوری را خود مأمورین می پرداختند. در دوره عباسیان امارت خاص چندان معمول نبود.

همینکه عمر برای ثبت خرج و دخل مملکتی دیوان حقوق کارمندان (دفتر) تاسیس کرد و حقوق افراد ارتش را معین نمود برای کارمندان کشوری هم مقرری تعیین نمود و اولین مرتبه عمار یاسر را بکوفه فرستاده، پیشوائی نماز و فرماندهی ارتش را بوی سپرد و ماهی ششصد درهم برای عمار حقوق تعیین کرد، بعلاوه برای نویسندگان و اذان گوها و همراهان عمار نیز ماهانه معین نمود. از آن جمله، عثمان بن حنیف را برای مساحی اراضی و عبدالله بن مسعود را برای رسیدگی بامور قضایی کوفه و شریح را برای امور قضایی بصره گماشت. حقوق وجیره دومی ماهی صد درهم و یک ربع گوسفند در روز بود و سومی (شریح) ماهی صد درهم و ده جریب گندم میگرفت (۱) و چنانکه ملاحظه میشود حقوق وجیره

۱- هر جریب ۳۶۰۰ متر مربع است. و مقصود مقدار گندمی بوده که در آن مساحت کاشته میشده و بدست می آمده است. مترجم

عمار یاسر از همه بیشتر بود چه که وی پیشوای نماز و فرمانده ارتش بوده و در واقع امیر محسوب میشد. معاویه والی شام سالی هزار درهم حقوق (در زمان عمر) داشت عمر در امور مالی بسیار سخت میگرفت و اگر میفهمید که مأمورین وی سودی میبرند از آن سود سهم میگرفت و به بیت المال میداد.

در زمان امویان، حقوق و امتیازات استانداران (عمال) زیاد شد. مخصوصاً معاویه بآنها بذل و بخشش فراوان میکرد، تا در دوستی او پا برجا بمانند مثلاً زیاد بن ابیه را استاندار بصره - خراسان و سیستان کرد و آنچه خواست بوی داد و همین قسم با عمرو عاص رفتار کرد عباسیان هم مانند امویان امتیازات بسیاری بمأمورین خود میدادند و در هر حال مقرری استانداران تابع وسعت استانداری و نوع کار و اهمیت آنان بود چنانکه فضل بن سهل استاندار استانهای شرقی سالی سه میلیون درهم مقررش میگرفت.

وزارت. وزارت، بالاترین مقامات دولتی است

مقام وزارت امیرالامراء عربها چیزی از این مقام و منصب نمیدانستند و در زمان

سلطان عباسیان این منصب را از ایرانیان اقتباس کردند، ولی اگر

مقصود از وزیر کسی را بدانیم که طرف شور و همدست

فرمانروای کل باشد البته پیش از عباسیان هم چنین اشخاصی در دستگاه های دولتی

اسلام یافت میشدند، چه که حضرت رسول در جزئی و کلی امور حتی در کارهای

خصوصی خود با اصحاب مشورت میفرمود و مخصوصاً ابوبکر را بامور معینی

اختصاص میداد، تا آن درجه که عربهای معاشر با رومیان و ایرانیان ابوبکر را وزیر

پیغمبر میخواندند، همین قسم عمر را وزیر ابوبکر و علی و عثمان را وزیر عمر میگفتند

منتهی کلمه و عنوان وزیر در ابتدای اسلام معروفیت نداشت.

همینکه امویان بخلافت رسیدند و خلافت را بسلطنت تبدیل کردند، ناچار

برای اداره امور قبیله ها و دسته بندی ها و بندوبست ها متوسل بسیاست بازی شدند

طبعاً اشخاصی را مورد شور قرار دادند که دارای شم سیاسی بودند و در واقع همان

اشخاص وزیران بنی امیه محسوب میشدند، باین فرق که آنها عنوان و مقام وزارت

نداشتند ، فقط کار وزیران را انجام میدادند .

در زمان عباسیان ، امپراتوری اسلام وسعت گرفت و اداره امور مملکتی اهمیت یافت ، از آنرو مقام وزیر بالا رفت بسیاری از وظایف خلیفه باو واگذار گشت که از آنجمله نظارت دیوان محاسبات - اجرای احکام خلیفه - نظارت در ارسال مراسلات از نظر حفظ اسرار خلیفه و امثال آن بود و در واقع مقام وزارت شمشیر و قلم را در دست داشت .

نخستین وزیر بنی عباس ابوسلمه حفص بن سلیمان همدانی وزیر سفاح عباسی بود که برای اولین بار، بعنوان وزیر در دولت اسلامی معرفی شد (۱) ابن خلکان میگوید: پیش از ابوسلمه نه در زمان امویان و نه قبل از آن کسی بعنوان وزیر در دولتهای اسلامی معرفی نشده بود . ابوسلمه همدانی را وزیر آل محمد و ابومسلم خراسانی را امیر آل محمد میگفتند و هر دوی آنها ایرانی بودند ، عباسیان نخستین فرمانروایان اسلام هستند که وزارت را تاسیس کرده و آنرا بایرانیان واگذار کردند . مهمترین وزیران ایران عباسی آل برمک بودند و اینان چنان در کارهای مملکتی نفوذ و قدرت و استبداد برهم زدند، که هر دو از روی ناچاری ریشه برآمکه را بر انداخت بقسمی که بدبختی این خاندان کاملاً مشهور است .

اوضاع وزارت در دوره عباسی تغییراتی یافت ، چنانکه در قرن چهارم هجری عنوان صاحب بعنوان وزیر افزوده شد . اسماعیل ابن ابی الحسن عباد بن عباس وزیر مؤیدالدوله دیلمی نخستین وزیری است که دارای آن عنوان (صاحب) شد پس از وی سایر وزیران نیز عنوان صاحب گرفتند نفوذ و قدرت وزیران طبعاً مربوط بنفوذ و قدرت خلفاء بود . و همینکه خلفاء ناتوان گشتند وزیران آنها نیز بیکاره ماندند و کسان دیگری دارای قدرت وزارت شدند . که آنها را امیرالامراء میگفتند .

۱ - ابوسلمه همدانی را خلال هم می گویند ، چون در محله خرما فروشان منزل داشته و پس از خاندان خرما فروشان بوده است و خلال زبان عربی بمعنی خرما هم آمده است ، ماشرح حال مفصل ابن وزیر و سایر وزیران شیعه را در جلد دوم آثارالشیعه (فارسی) نگاشته ایم . طالبان بآن کتاب مراجعه کنند . چاپ تهران ۱۳۰۵ شمسی هجری . مترجم

امیر الامراء، از قرن چهارم هجری به بعد خلفای عباسی فرمانروایان دولتهای کوچک مانند (آل بویه و حمدانیان) عنوان امیر الامراء میدادند امیر الامراء در واقع پادشاه و یا مثل پادشاه بود. اولین کسی که باین عنوان معروف شد، ابن رائق از بنی حمدان امیر بصره بود.

در سال ۳۲۴ هجری الراضی امور مملکت را باین رائق واگذارده بوی خلعت داد و بنام او پرچم بست و دستور داد روی منبر باسم ابن رائق خطبه بخوانند و او را امیر الامراء بگویند. ابن رائق را سلطان بغداد و یاملک بغداد هم میخواندند، پادشاهان آل بویه تا سال ۴۴۹ نیز این لقب را داشتند و از آن پس این عنوان بطغرل بیک پادشاه سلجوقی و جانشینان او منتقل گشت و الب ارسال بزرگترین پادشاه سلجوقی دارای آن لقب بوده است سرانجام در سال ۵۴۷ هجری دولت سلجوقیان در بغداد سقوط کرد، سلاطین آل بویه در موقع اقتدار خود شخصی را بنام رئیس الرؤساء خوانده او را نایب خلیفه میگفتند و عنوان «امیر الامراء» را خودشان بهر کدام از اعضای خانواده که شایسته میدیدند اعطاء میکردند. پس از سقوط آل بویه و پیدایش سلجوقیان دوباره تعیین امیر الامراء با خلفای عباسی شد اگر در اوضاع خلافت عباسیان مطالباتی بعمل آید معلوم میگردد که یکی از موجبات سقوط آنان همین تاسیس منصب وزارت بوده چه که خلیفه تمام کارها را بوزیران وا میگذازد و خود کنار میرفت و بتدریج از اداره امور مملکت عاجز میماند.

اولین وزیر خلفای فاطمی یعقوب بن کلس، وزیر العزیز بالله میباشد ۳۶۳ هجری خلفای اموی - اندلس مانند خلفای اموی - شام در ابتداء کسانی را برای مشورت و همکاری در امور مملکتی انتخاب میکردند و آنها را حاجب میگفتند سپس همان حاجب را وزیر خواندند. وزارت امویان اندلس مانند وزارت عباسیان در خانواده های معینی بارت باقی میماند، چنانکه بر مکیان در بغداد نیز همان امتیاز را داشتند.

وزارت در ممالک اسلامی دو قسم بود وزارت تفویض

وزارت تفویض

وزارت تنفیذ.

وزارت تنفیذ

وزیر، تفویضی همه کارها را با فکر و نظر خویش تسویه

میگرد و جز سه موضوع زیرین که مخصوص خلیفه بود، در همه کارها از خود اختیار تام داشت و آن سه موضوع چنین بود:

۱ - حق تعیین ولیعهد که وزیر در آن مداخله نداشت و مخصوص خلیفه بود.

۲ - خلیفه میتواندست هر کس را که وزیر بکار گماشته، برکنار سازد، ولی وزیر

آن حق را نداشت.

۳ - خلیفه میتواندست پیش خود از امامت استعفاء دهد. اما وزیر آن حق را

نداشت.

وزرای برامکه - یحیی بن اکثم - ابن فرات از وزیران تفویضی عباسی بودند

و بسیاری از فرماندهان سپاهیان خلفای فاطمی، همین نوع اختیارات را دارا شدند، خلفای

عباسی درباره‌ی موارد مهر خلافت را بوزیران (تفویضی) میدادند و خود از هر جهت برکنار

مینشستند موضوع مهر گرفتن هرون از جعفر و سپردن او برادرش فضل نمونه‌ای از

نفوذ و اقتدار وزیران تفویضی میباشد.

و نیز حکایت زیرین درجه قدرت و نفوذ وزیران تفویضی را میرساند.

شبی جعفر برمکی در بزم نشسته و سرگرم خوشگذرانی بود، که ناگاه

عبدالملك بن صالح پسر عموی هرون بر وی ورود کرد جعفر از روی مستی و سرخوشی

بعبدالملك گفت: اگر حاجتی داری از ما بخواه تا بیاداش همراهی های پیشین آنرا

انجام دهیم و از انواع نعمت‌ها که بدست ما افتاده تورا بهره‌مند سازیم.

عبدالملك گفت: ظاهراً خلیفه از من رنجیده‌میل دارم، آن رنجش بر طرف شود.

جعفر، بدون تأمل پاسخ داد که خلیفه از تورا ضعیف شد دیگر چه.

عبدالملك گفت: ده هزار دینار وام دارم.

جعفر جواب داد، که خودم ده هزار دینار وام تورا دادم و خلیفه هم ده هزار دینار

داد دیگر چه؟

عبدالملك گفت: دوست دارم که با دامادی خلیفه مقام و جاه من برتر گردد

و دختر خلیفه را برای پسر من ابراهیم خواستارم.

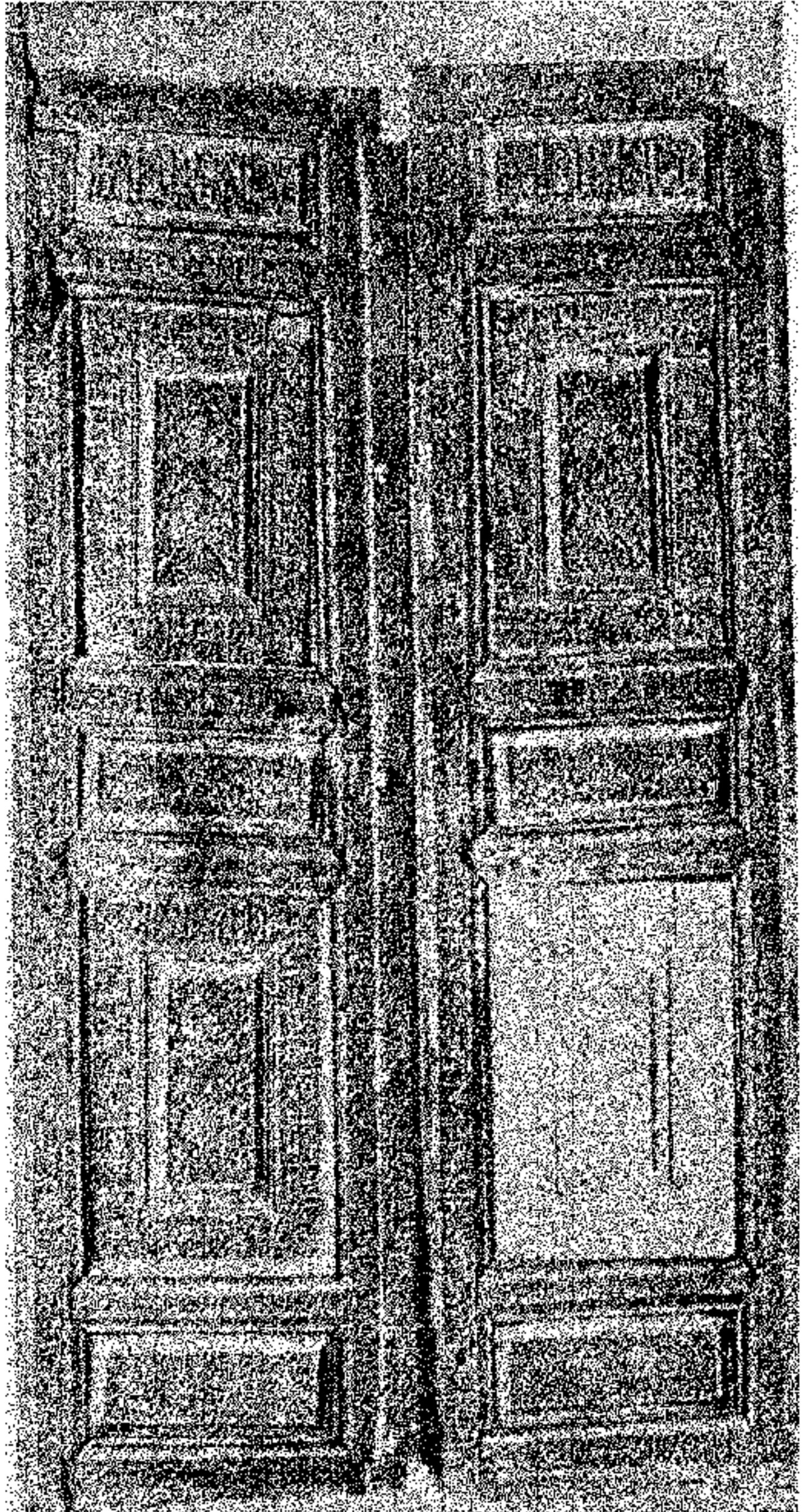
جعفر بوی پاسخ داد که از طرف خلیفه غالیه دختر خلیفه را بعقد پسر ت در آوردم
دیگر چه ؟

عبدالملك گفت : چه خوب است که استانداری (ولایت) هم بر این نعمت ها
افزوده شود .

جعفر گفت : از طرف خلیفه حکومت مصر را باودادم .
عبدالملك رفت و بزم جعفر تا سحر گاهان ادامه داشت و همینکه جعفر فردای
آنروز بخدمت خلیفه آمد ، خلیفه گفت : دیشب بر توجه گذشت ؟ جعفر داستان مجلس
عیش را از سر تا ته بیان کرد و همینکه بموضوع عبدالملك رسید خلیفه که تکیه داده بود
راست نشسته پرسید : جعفر تو را بجان پدرت ، بگو به بینم عبدالملك از توجه خواست ؟
جعفر گفت خشنودی خلیفه را خواست - توجه پاسخ دادی ؟ گفتم خلیفه از تو
راضی شد و آنگاه چه خواست ؟ - ده هزار دینار وام داشت ، آنرا از مال خودم دادم
وده هزار دینار از کیسه خلیفه بر آن افزودم - سپس چی ؟ آرزو داشت که با دامادی
و انتساب بخلیفه بر جاه و مقامش افزوده شود و یکی از دختران خلیفه را برای پسرش
ابراهیم خواستگاری میکرد - توجه کردی ؟ من غالیه دختر خلیفه را با اجازه خلیفه
برای پسرش ابراهیم نامزد کردم - آنگاه چه ؟ استدعا داشت که داماد خلیفه (ابراهیم
پسر عبدالملك) دارای مقام استانداری هم باشد . توجه کردی ؟ من گفتم که خلیفه حکومت
مصر را باوداده است .

خلیفه پس از شنیدن این اظهارات ، فوراً تمام وعده های جعفر را تنفیذ و اجراء
کرد ، بسیاری از خلفای عباسی بیک وزیر چند منصب و مقام میدادند . چنانکه فضل -
بن سهل هم وزیر و هم فرمانده سپاهیان بود و از آنروز ذوالریاستین لقب داشت .
وزیر تنفیذ . وزیر تنفیذی ، از خود اختیاری نداشت و فقط او امر خلیفه را اجراء
میکرد و در واقع رابط میان مردم و خلیفه محسوب میشد و عرایض اهالی را بخلیفه
رسانیده ، جواب میگرفت و با عزل و نصب مأمورین عالی رتبه را ابلاغ میکرد در صورتی
که وزیر تفویض هر کس را میخواست بهر کاری میگماشت یا از آن مقام بر میداشت
خلیفه میتواندست . دو وزیر تنفیذ داشته باشد که یکی در امور مالی و دیگری در امور

ع- درمبیت کاری بقعه حجر جیس پیمبر در موصل
از آثار قرن ششم هجری



نظامی رابط باشد اما وزیر تفویض در هر حال یکی بود .

حقوق وزیر . حقوق وزیران بتفاوت اشخاص و مقتضیات زمان تغییر میکرد کسان و اطراف و نزدیکان وزیر هم علاوه بر خود وزیر ، حقوق هائی از خلیفه می گرفتند اینک نمونه ای از میزان حقوق وزیران و کسان آنها در دوره خلفای فاطمی :

وزیر ماهانه ۵۰۰۰ دینار

هریک از پسران و برادران وزیر، ماهانه ۲۰۰-۳۰۰ دینار

هریک از گماشتگان آنها ماهانه ۳۰۰ - ۵۰۰ دینار

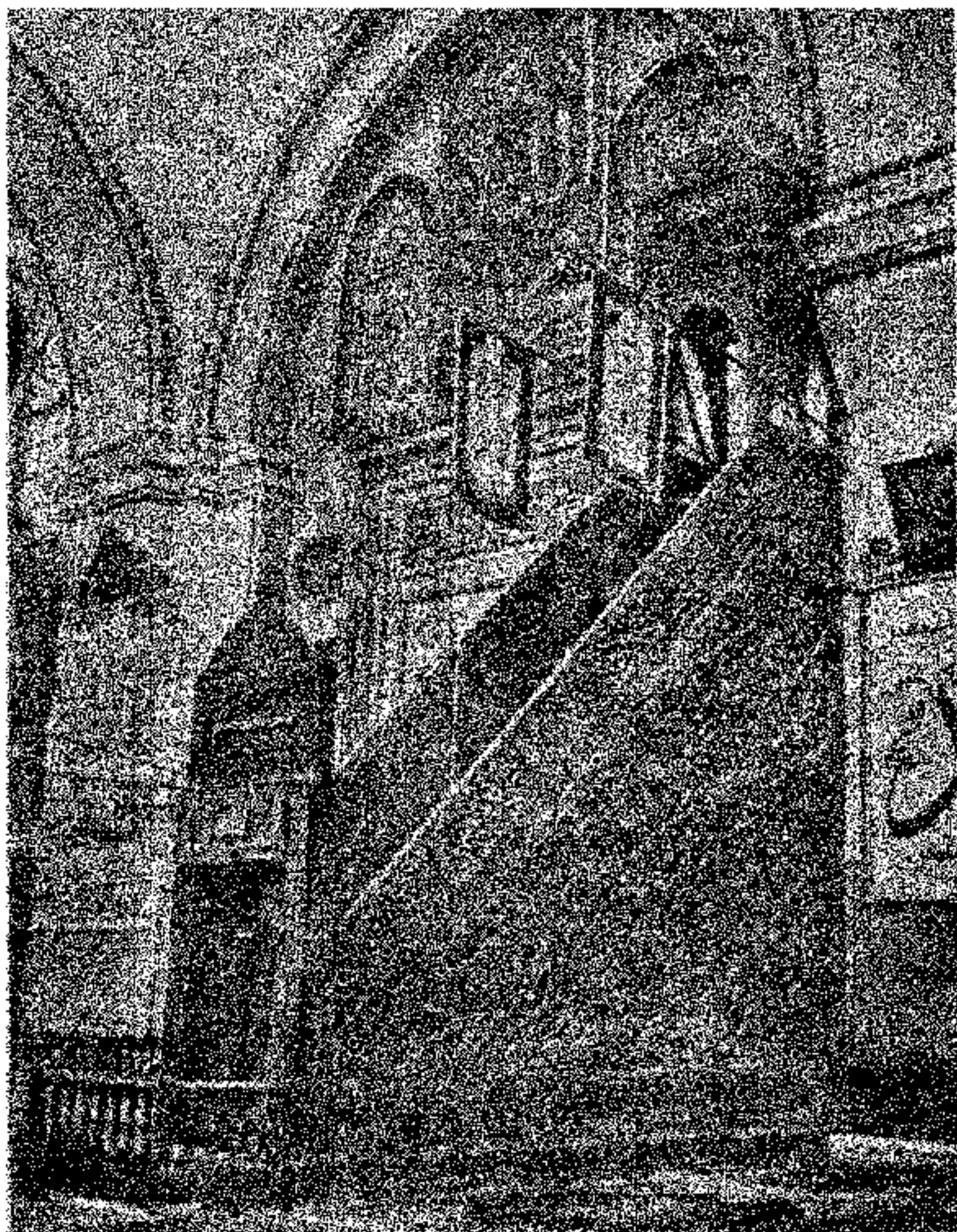
گذشته از این حقوق ماهانه وزراء و کسان و بستگان آنان املاکی را تبوی خود میکردند و در مواقع معین عیدی و خلعت و هدیه دریافت میداشتند ، بطوری که یک وزیر در ظرف سال بیش از صد هزار دینار نقد و جنس برای خود و کسانش برداشت میکرد .

سلطان . در ابتداء وزیران عباسی را از نظر احترام و تجلیل سلطان میخواندند . (چنانکه قبلاً اشاره شد) ابن خلدون میگوید جعفر بن یحیی را سلطان میگفتند و آنچه از مطالعه تاریخ خلفاء بر میآید، ظاهراً والی بغداد ، رئیس کل شهربانی ، والی شام را نیز سلطان میگفتند و گاه هم خود خلیفه را سلطان میگفتند و البته این عنوان برای اشخاص مزبور رسمیت نداشته و از روی مجاز اطلاق میشده است . تا آنکه برای اولین بار در تاریخ اسلام محمود بن سبکتکین غزنوی بلقب رسمی سلطان ملقب شد و مثل اینکه در اواخر قرن چهارم هجری عنوان امیرالامراء مبتذل گردید و لذا آنرا بسلطان تبدیل کردند (در سابق هم ذکر شد) پس از آن عنوان سلطان ، بفرمانروایان و پادشاهان ترك و کرد و چرکس و سلجوقی و ایوبی و ممالیک (یک سلسله از پادشاهان مصر) و عثمانی نیز اطلاق شد .

مقام وزیر و وزارت تا آن زمان ارثی نبود یعنی شرط ارثیت نداشت ، اما همینکه عنوان سلطان رسمیت یافت شرط ارثی بودن هم بآن ضمیمه گشت و هر سلطانی پیش از مرگ برای خود ولیعهدی تعیین مینمود .

ابن خلکان در شرح حال رازی پزشك نامی (ایرانی) میگوید که سامانیان

پادشاه خود را سلطان السلاطین می‌گفتند و چون ساهانیان پیش از غزنویان میزیستند بنا بر این باید گفت که عنوان مزبور قبل از سلطان محمود هم معروف بوده است و از آنرو



ت - بروسه : داخل مسجد علو

غزنویان، این لقب را از ساهانیان گرفته‌اند با این همه قرائنی در دست هست که نظر اول (پیدایش لقب سلطان در اولین بار برای سلطان محمود) درست تر می‌آید، غیر از

این باشد باید گفت که سامانیان پیش از قبول اسلام این لقب را داشته‌اند و سلطان محمود اولین سلطان دوره اسلام می‌باشد.

عنوان سلطان، از طرف خلیفه اعطاء می‌شد و آنرا از نظر مذهبی اهمیت میدادند چه که از نظر سیاسی و اداری اشخاصی که ملقب بلقب سلطان، همه نوع نفوذ و قدرت داشتند.

مراسم اعطای لقب سلطانی بسیار مجلل بود باینقسم که خلیفه هفت خلعت بسطان می‌پوشانید و گردن بند و تاج و دو بازو بند بوی می‌بخشید و بکمرش شمشیری می‌بست و بنام او پرچم می‌بست و با سمش خطبه می‌خواند و یکی از آن مراسم با شکوه در زمان خلافت المستظهر بالله، برای سلطان محمد بن ملک‌شاه، با حضور سنجر برادر محمد در بغداد انجام یافت باین قسم که خلیفه در تالارتاج، روی تخت خود جلوس کرد، برده مبارك حضرت رسول را بدوش انداخت و عصای خلافت را بدست گرفته عمایه خلافت بر سر نهاد و چندین خلعت، بسطان محمد پوشانیده، يك تاج و دو بازو بند و يك گردن بند بر او گردن و بازوی سلطان بست با دست خود دو شمشیر بکمر وی آویخت و پنج اسب با زین و برگ بوی داد و پرچم سلطنت او را با دست خویش (خلیفه) آراست و در جامع بغداد بنام سلطنت وی خطبه خواندند.

معمولا روزی که لقب سلطانی اعطاء می‌شد، القاب دیگری که حاکی از توجه مقام خلافت بسلاطین بود، مانند عضدالدوله - سيف الدوله - ناصرالدوله و امثال آن بسطان داده می‌شد.

آرتش و نوابع آن

تاریخ آرتش

اساس آرتش ، در آغاز تاریخ بشری تمام مردان يك قبیله سپاهیان آن قبیله محسوب میشدند و هنگام کارزار ، همه مردان بجنک رفته هر کس زور و شجاعتش بیشتر بود غنیمت بیشتری بدست میآورد و هیچگونه نظم و ترتیبی رعایت نمیکشت و همینکه بشر، متمدن (شهرنشین) شد و کارهای اجتماعی را تقسیم کرد پیش از هر چیز در صدد برآمد کاهن داشته باشد و سپاهی منظم راه بیندازد و نخستین دولتی که سپاهی منظم آراست ، دولت فرعونى مصر بود . فراغه مصر در حدود دو هزار سال پیش از میلاد از زنگیان و حبشیان آرتمشی فراهم ساخته نواحی کنار دریای قرمز را بدست این سپاهیان برای خود گشودند سپس آشوریان ، بابلیان ، فنیقی ها ، یونانیان ، رومیان و بالاخره مسلمانان . سپاه منظم آراستند .

سپاهیان قدیم مصر از صف‌هایی تشکیل می‌یافت که پشت سرهم می‌ایستادند

در خرابه‌های مصر قدیم تصویر این نوع سپاهیان بسیار است یونانی‌ها با جرح و تعدیل مقتضی این رویه را از نظام مصر قدیم آموخته تشکیل (کتیبه) دادند که بزبان یونانی آنرا جناح Phalanx میخواندند باین قسم که صف سپاهی پشت سرهم قرار میگرفت و هر جناح یا کتیبه از چهار هزار سپاهی تشکیل می‌یافت و هر سپاهی بفاصله چند قدم پهلو و پشت سرهم می‌ایستادند. فیلیپ مقدونیه شماره کتیبه را دو برابر کرد و اسکندر پسرش آنرا چهار برابر ساخت و فاصله سپاهیان را کمتر ساخت ، بقسمی که تقریباً شانه‌های آنان بهم میرسید و سپرهای آنها بهم وصل میشد ، اسکندر نیزه‌هایی برای سپاهیان تهیه کرد که درازی آن ۲۴ پا میشد نیزه صفا اول کوتاه ، و دومی بلندتر میشد

و همینطور طول آن افزوده میگشت تا بعدی که نیزه صف پنجم سه پا جلوتر از صف اول ظاهر میشد فلیپ رسته سوار نظام ترتیب داد و پسرش اسکندر پاره‌ای آلات جنگی از آن جمله منجنیق برای آن رسته تهیه کرد و با این نظام جدید، در قرن چهارم پیش از میلاد دنیا را مسخر ساخت.

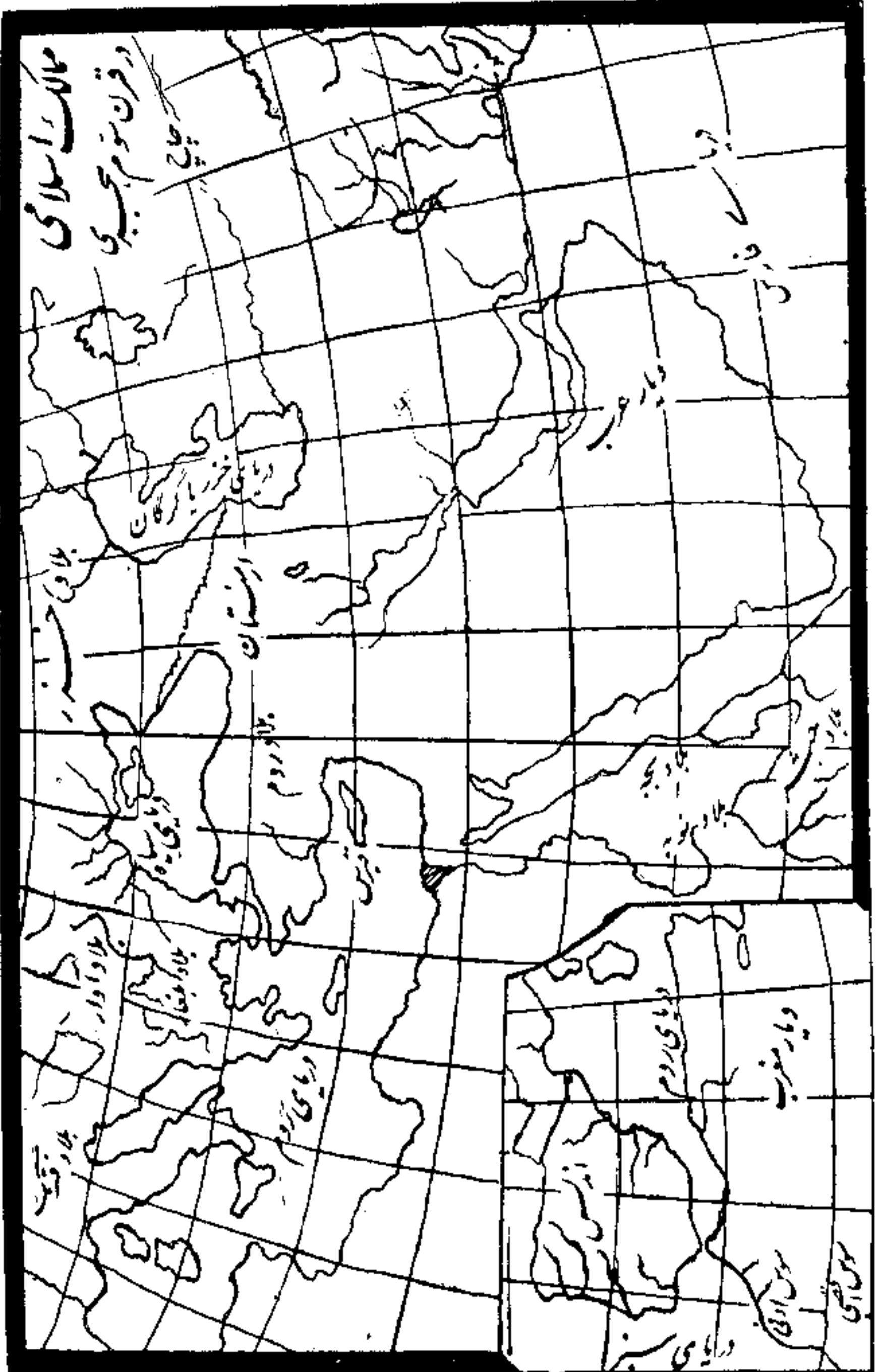
آرتش روم . رومی ها قسمت کتیبه را از یونان اقتباس کردند، آرتش رومیان در موقع قدرت آنان از لشکرها تشکیل میشد و شماره هر لشکر (فرقه) شش هزار بود که سه دسته تقسیم میگشت :

۱ - جوانان در صف اول میایستادند. ۲ - میان سالان در صف دوم بودند.

۳ - مردان مجرب و کار دیده در صف سوم قرار داشتند با هر لشکری عده ای تیر انداز و نیزه دار و سنگ افکن بود که دشمن را مشغول دارد و از جنگ بایاده نظام باز دارد .

پس رومیان ، بدون توجه بصف آرائی لشکرها ی خود را بدسته های دهگانه تقسیم نمودند و هر دسته یا هنگ سه قسمت میشد و هر قسمتی دودسته بود و در هر دسته ای صد مرد میایستادند . فرق این نظام جدید با نظام سابق روم و یونان آن بود که در اینجا «بصف» نمی ایستادند . بلکه سپاهیان به لشکرها و هنگ ها تقسیم میشدند . چنانکه تفصیل آن بیاید آرتش رومی تافتوحات اسلامی بهمان ترتیب باقی ماند .

در زمان پیدایش اسلام ، شماره سپاهیان روم ۱۲۰ هزار بود و سر کرده هر ده هزار یک فرمانده بود که غالباً از طریق ها انتخاب میشد و هر بطریقی دو فرمانده زیر دست داشت که آنرا طومر خان میگفتند و هر یک از آنان بر پنج هزار سپاهی فرمانروا بودند و هر یک از طومر خانها پنج فرمانده را اداره میکردند که آنرا درونگری *Drungri* میخواندند و هر درونگری هزار مرد زیر دست داشت، هر درونگری بنوبه خود پنج افسر جزء را اداره میکرد که نام آنها کومس *Comes* بود و هر کومس ۲۰ سپاهی را زیر دست میگرفت . فرمانده زیر دست کومس *Centuriones* بود که صد مرد را اداره میکرد زیر دست *Centuriones* دهمرخ یعنی دهباشی بود که ده سپاهی زیر نظر میگرفت و این نظامات با نظامات آرتش امروز شباهت بسیار دارد .



آرتش ایرانیان . آرتش ایران ، از چهار طبقه تشکیل می یافت : فرماندهان کل که آنان را میر میران میخواندند و زیر نظر هر کدامشان چهار فرمانده بود که آن را سپهبد میخواندند و هر سپهبدی چهار مرزبان در اختیار داشت و هر مرزبان چهار سالار را اداره میکرد و هر سالاری فرمانده ده سوار و پنج پیاده بود .

آرتش عرب ، عربها پیش از اسلام ، بدوی بودند و آرتش مرتبی نداشتند و هر گاه جنگی پیش میآمد عده ای سواره و پیاده بانیزه و تیر و شمشیر بمیدان میفرستادند فقط یکی دو حکومت عرب مانند تبعه پادشاهان حمیر ، و منذریان ، پادشاهان حیره پیش از ظهور اسلام ، بواسطه آمیزش با اممالک، تمدن دارای آرتش منظم بودند و از قرار مذکور پادشاهان منذری دو کتیبه داشته اند که یکی را دوسر و دیگری را شهباء میگفتند ولی عربهای حجاز چنانکه گفته شد بحال بدوی میزیستند .

پس از ظهور اسلام مسلمانان (عرب) از سایر اعراب جدا شدند و زیر پرچم دین دارای يك هدف و يك مرام گشتند و از آنرو در جنگها تمام افرادشان بصورت سپاهی در میآمدند . نخستین سپاهیان اسلام مهاجرین بودند و همینکه مهاجرین بمدینه آمدند با انصار همدست شدند و هر دو دسته يك سپاه تشکیل دادند که رابط میان آنان برادری و برابری بود و با آنکه شماره آنان بسیار کم بود از نیروی اتحاد و وحدت تقویت میشدند و فرمانده کل این جمع قلیل ، خود رسول اکرم (ص) بود .

بعد از آنکه در زمان پیغمبر (ص) و ابوبکر فتوحات اسلامی فزونی یافت ، بسیاری از قبایل عرب در حجاز و نجد و یمنه بمسلمانان پیوستند و پس از آنکه عده آنان زیادتر شد بشام و عراق و مصر حمله بردند و شهرهای مهمی گشوده شهرهایی تازه ساختند و سپاهیان خود را بچند دسته تقسیم کرده در نقاط معینی در مصر و شام و عراق جادادند و هر قبیله و تیره ای جای مخصوصی را گرفتند مثلاً استان بصره به پنج قسمت تقسیم شده بود و در هر قسمت یکی از پنج قبیله های اسلامی . ازد ، تمیم ، بکر ، عبدالقیس و اهل عالیه اقامت داشتند (قریش کنانه - ازد ، بقیله ، خثعم ، قیس عیلان ، مزینه) و اهل عالیه و کوفه را اهل مدینه میگفتند و هر يك از آن قبایل پنجگانه از خود امیری داشتند سایر سپاهیان مسلمین در کوفه و فسطاط و سایر شهرهای عراق و شام و مصر بهمین

وضع متفرق شده در اطراف و نواحی منزل گزیدند .
 و در هر حال مسلمانان مانند سپاهیان جنگجو میزیستند و بهیچ کاری جز جنگ
 نمی پرداختند و عمر، آنان را از زراعت در آن اراضی منع میکرد، مثل اینکه مسلمانان
 پس از آن همه فتح و پیشرفت کم کم بفکر تن آسایی افتاده بودند و میخواستند در آن
 ممالک حاصلخیز باستراحت مشغول شوند و همینکه عمر این را دریافت بمنادی خود
 فرمان داد، پیش فرماندهان سپاه برود و بآنان بگوید که حقوق و مقرری افراد سپاهی
 مرتب میرسد و خواربار و جیره و مواجب خانواده آنان نیز برقرار میباشد، بنابراین
 نباید بزراعت پردازند و شاید هم نظر عمر این بوده که سپاهیان در يك محلی پابند
 و دلبسته آب و خاک نشوند چه که ممکن بود در نقاط دیگری بوجود این سپاهیان احتیاج
 مبرم پیدا میشد و حرکت دادن آنها در صورت پیدا کردن علاقه مشکل مینمود.

بهر حال تا زمان عمر، تمام مسلمانان افراد سپاهی محسوب میشدند، ولی
 همینکه خلیفه دوم برای سپاهیان دیوان مخصوصی ترتیب داد، سپاهیان از سایر افراد
 متمایز گشتند و این جریان تا زمان امویان تکمیل شد و از قرار معلوم در اواسط
 حکومت بنی امیه موضوع نظام اجباری در اسلام شروع شد، چه تا آن موقع مسلمانان
 بنام جهاد و فریضه مذهبی بجنگ میرفتند و غنیمت هائی بدست می آوردند تا آنکه پیش آمد
 قتل عثمان (۳۵ هجری) و حوادث بعد از آن مسلمانان را بخود مشغول داشت و هر دسته ای
 حق را بطرف خود دانسته با آن دسته دیگر مبارزه داشت و بالاخره امویان فایق آمده
 يك حکومت مرکزی تشکیل دادند و دسته های مختلف را از میان برداشتند و چون
 مردم را آماده کارزار نمیدیدند موضوع نظام اجباری را اجراء کردند و شاید نخستین
 کسی که باین عمل اقدام کرد حجاج بن یوسف عامل عبدالملک بن مروان میباشد .

در آن موقع دولت اموی به منتهای قدرت و شوکت رسیده بودند و بمران و آبادی
 و تجارت و زراعت پرداختند کسی هم مثل عمر از آنها معانت نمیکرد بقسمی که
 حتی در زمان معاویه سپاهیان مهیای جنگ نمیبودند، اما معاویه با بذل و بخشش
 و سیاستمداری سپاهیان را بمیدان میفرستاد، پس از معاویه یزید و معاویه دوم و مروان
 حکم خلیفه شدند و هیچ کدام از آنان نتوانستند سر و صورتی بامور آرتش بدهند تا

آنجا که در زمان حکومت عبدالملک سپاهیان اسلام، بکلی خود سر شده بدستور خلیفه اهمیت نمیدادند خلیفه (عبدالملک) از این وضع بر رئیس گارد مخصوص (صاحب الشرطة) روح بن زنباع شکوه کرد که افراد سپاهی با من فرود نمی آیند و با من کوچ نمیکنند... رئیس گارد اظهار داشت که در میان نفرات ما مردی است که او را حجاج بن یوسف میگویند. اگر خلیفه او را بسرپرستی سپاهیان معین سازد بنحوی این مشکل را آسان میکند عبدالملک حجاج را که مرد سر سخت بی باکی بود بآن کار گماشت. از همان موقع تمام سپاهیان با خلیفه سوار شده و با خلیفه پیاده میشدند فقط افراد و نفرات روح بن زنباع (رئیس گارد) بنا فرمائی باقی بودند تا آنکه يك روز خلیفه و همراهان براه افتادند و افراد روح بن زنباع بخود مشغول بوده غذا میخوردند حجاج که اینرا شنید سر وقت آنان آمده، گفت: چرا با خلیفه راه نیفتادید آنها هم باشوخی و بی اعتنائی گفتند: مادر بخطا آرام باش تو هم بیا و با ما هم کاسه بشو، حجاج سری تکان داده، در پاسخ گفت: که اشتباه کردید آنچه تصور میکردید گذشت سپس دستور داد، تمام آن افراد نافرمان را بتازیانه بستند و چادرهای روح بن زنباع رئیس آنان را آتش زدند. روح بن زنباع گریه کنان نزد عبدالملک رفته گفت:

کسی که دیروز فراش من بود مأمورین مرا تازیانه زده و چادرهای مرا سوزانده است عبدالملک حجاج را خواسته ماجرا را پرسید حجاج گفت من این نکردم بلکه خود خلیفه آنرا بجا آورد چه که دست من دست خلیفه و تازیانه من تازیانه خلیفه است هر گاه خلیفه بخواهد میتواند بجای هر چادر دو چادر و بجای يك فراش، دو فراش بروح بن زنباع بدهد. اما شایسته نیست که قدرت مرا درهم بشکند.

خلیفه گفته او را پسندید و خسارات روح بن زنباع را جبران کرد اما کفایت و لیاقت حجاج را درك کرده، او را مقرب ساخت و شاید از این تاریخ موضوع نظام اجباری در اسلام آغاز گردید و بتدریج رسمیت یافت بقسمی که از آن به بعد سپاهیان اسلام بدو دسته داوطلب و اجباری تقسیم شدند و هر دو دسته از اعراب (قبطنی یعنی یاعدنانی مضر) بودند. اگر چه غیر عرب و بندگان زر خرید نیز میان آنان پیدا میشد.

افراد ایرانی در سپاهیان اسلام، در زمان سلطنت عباسیان، نیازمندی

بایرانیان شدت یافت و دسته‌هایی از سپاهیان ایرانی جزء لشکر اعراب و اسلام در آمدند و نخستین دسته آنان خراسانیان بودند چه که آنان بسر کردگی ابو مسلم برای اولین بار بیاری عباسیان قیام کردند و آنانرا بخلافت رسانیدند از آنرو سپاهیان عباسی سه دسته بود. یمنی، مضر، خراسانی و بالاخره دسته چهارمی بر آن سه دسته افزوده شد که آن گارد مخصوصی بود که مأموریتی جز حفظ و حراست خلیفه و جلوگیری از شورش‌های داخلی نداشتند و عجب اینکه همین دسته اخیر، باعث ضعف و بیچارگی خلفای عباسی گشتند.

و همینکه در سال ۲۱۸ خلافت بمعتصم رسید افراد غیر عرب در سپاهیان خلیفه فزونی یافت بقسمی که خلیفه از سپاهیان خود بیمناک شد و گارد مخصوصی برای پاسبانی کاخ خود از اهل خوف (شرقیه و دقهلیه مصر) تشکیل داد که آنها را مغربی هم میگفتند و شاید میان آنان از مغربی‌ها هم بوده‌اند و دسته دیگری نیز از مردمان فراغانه و سمرقند و اشروسنه را از بازارهای بغداد خریده بعنوان دسته فراغانه یا تراکها بردسته‌های سابق افزودند. این دسته اخیر خطر ناگترین سپاهیان خلیفه شدند. چه که ذره‌ای از اهانت بر رجال دولتی و سپاهیان عرب فرو گذار نمی‌کردند و مردم بغداد را همه جور آزار میرساندند. از آن جمله اینکه در کوچه‌ها و بازارهای بغداد اسب تازی کرده، مردان و زنان و کودکان را زیر پا میگذازدند. مردم از بیداد آنان بخلیفه شکایت کردند و خلیفه ناچار شهر سامره را در سال ۳۲۱ ساخت، خود با این دسته از سپاهیان بدانجا رفت و از آن زمان عربها از خلیفه خود متنفر شده نسبت بوی بدین گشتند سپاهیان خلیفه در آن موقع همه پیاده بودند و دسته اعراب را حریبه و دسته غیر عرب را جند میخواندند. اما سپاهیان داوطلب، غالباً برای جهاد در سرحدات میرفتند، تا مگر غنیمتی دست آورند در هر صورت سپاهیان خلفاء بچند دسته تقسیم میشدند از این قرار:

نفت اندازان و آتش افروزان که سنگ‌های دشمن را آتش میزدند.

مأمورین منجنیق که مانند توپچیان امروز بودند. سنگ اندازان که با فلاخن سنگ برتاب میکردند و آنها را عیار می‌خواندند. پزشکان و داروسازان بسیاری در

لشکریان اسلام خدمت می‌کردند، که چه در زمان جنگ و چه در زمان صلح با سپاهیان بودند، همانطور که اکنون در ممالک متمدن هم این رسم معمول است، بعدها از میان سپاهیان ترك، دسته تازه‌ای بنام شا کریه پدید آمد، که برای پیشرفت خود با دیگران زد و خورد داشتند اینان در زمان مهتدی بوجود آمده و در دوران مستعین کارشان بالا



ع. ظرف مسی که روی آن آب نقره دانه اند و دارای گل و بوته نوشته میباشد گرفت و همان اوقات، دسته تازه تری بنام غلامان سنگی در دربار خلیفه راه یافتند و خلفای فاطمی مصر نیز چنین غلامانی برای دستگاہ خویش فراهم ساختند. دیگر دسته معروف بساجی که سرپرست آنان ابن ساج از عمال مقتدر خلیفه عباسی بود و دسته‌ای از لشکریان پیاده عرب بنام دسته مصافی بوجود آمدند و همین قسم دسته‌های معروف به بلالی و مسعودی و غیره و غیره که هر يك برای پیشرفت خود با دسته‌های دیگر کشمکش متوالی داشتند. این زد و خورد ها و کشمکشها که در میان دسته‌های مختلف و متعدد سپاهیان روی میداد، کم کم حکومت را از دست عرب و قریش گرفته، آنانرا

بگوشه‌ای افکند و ترک‌ها در هر کار صاحب اختیار گشته دولت‌های مقتدری تشکیل دادند.

عمر، دیوانی (دفتری) برای ثبت اسامی سپاهیان و مقرری آنها
دیوان آرتش تشکیل داد که گرچه دیوان سپاهیان نامیده نمیشد و تنها آن

را دیوان می‌گفتند ولی چون همه مسلمانان در آنروز سپاهی بودند، لذا دیوان مطلق هم دیوان آرتش بود. در آن دیوان نام مهاجرین و انصار و پیروان آنان و مقرری آنها با رعایت خویشاوندی با حضرت رسول و سابقه اسلامی آنان ذکر شده بود و برای هر مسلمان و خانواده و فرزندانش حقوقی معین شده بود. در آن موقع بیش از هر چیز حق تقدم اسلامی و نزدیکی با پیغمبر (ص) رعایت می‌گردید ولی پس از درگذشت طبقات اولیه شجاعت و میدان داری در جنگ مورد توجه شد.

البته پذیرفتن افراد برای خدمات جنگی شرایطی داشت و از آن جمله اینکه داوطلب باید مسلمان و تندرست و آزاد و بالغ و دلیر باشد و همینکه داوطلب بدیوان آرتش در خواست میداد ابتداء تحقیقاتی در باره وی انجام می‌گرفت و همینکه پذیرفته میشد، نام و نام خانوادگی و رنگ چهره و قد و سایر مشخصات برای رفع هر گونه اشتباه در دفتر قید میشد.

مقرری سپاهیان مطابق نظاماتی که عمر تعیین کرده بود پرداخت می‌گشت. مثلا اگر سپاهی عرب بود و از قبيلة نزدیک به حضرت رسول (ص) بود، بر دیگران مزیت داشت، از آنروز سپاهی عرب قحطان بر عرب عدنان و عرب حضر بر ربيعة و قریش بر غیر قریش و بنی هاشم بر بنی امیه مقدم میشدند. چه که آنان پیغمبر اکرم (ص) نزدیکتر بودند و باین ترتیب بنی هاشم مرکزیت داشتند و هر کسی بنسبت دوری و نزدیکی با هاشمیان در قسمت حقوق و مزایا مقدم و مؤخر می‌گشت. این ترتیب درباره سپاهیان عرب اجراء میشد ولی اگر داوطلب عرب نبود و افراد ترك، هند، خراسانی یا فرغانی یا مغربی داوطلب خدمت میشد در آن صورت سابقه خدمات جنگی و سابقه خدمت به خلیفه وقت مراعات می‌گردید و در صورت تساوی این مراتب درجه اطاعت آنان را رعایت می‌کردند برای دیوان سپاهیان شعباتی جهت ارسال مراسلات - فوق العاده

سربازان و افسران - هزینه اداری و غیره تشکیل داده بودند که باقتضای زمان و مکان تغییر می یافت .

مقرری سپاهیان
مقصود از مقرری حقوقی بود که در موقع معین سال بآنان پرداخت میشد . در زمان حضرت رسول اکرم (ص) این مقرری مشخص نمیشد و بسته بغنائمی بود که بدست مسلمانان میافتاد که خمس آن را حضرت رسول برای خود بر میداشت و بقیه را بدون رعایت سابقه و نسبت میان یاران تقسیم میفرمود . در زمان ابوبکر، نیز همین رویه ادامه یافت ولی عمر، دیوان منظمی تشکیل داده با مراعات سابقه و نزدیکی به پیغمبر برای هر یک از مسلمانان مقرری سالانه معلوم نمود که نمونه آن صورت ذیل میباشد:

۱- هر یک از مهاجرین و انصار که در واقعه بدر کبری شرکت داشتند

سالی	درهم
۲- هر یک که شرکت نداشتند	۴۰۰۰ سالی
۳- هر یک از زنان پیغمبر (ص)	۱۲۰۰۰
۴- عباس عموی پیغمبر (ص)	۵۰۰۰
۵- حسن و حسین	۳۰۰۰
۶- عبدالله پسر عمر	۲۰۰۰
۷- هر یک از فرزندان (پسر) مهاجرین و انصار	۸۰۰
۸- هر یک از اهالی مکه	۸۰۰
۹- سایر مسلمانان	۵۰۰-۳۰۰
۱۰- زنان مهاجرین و انصار	۶۰۰-۲۰۰

بطور کلی مقرری مسلمانان (سپاهیان) در زمان عمر بهمان قرار بود و اگر هم در روایات مورخین، راجع بمیزان آن اختلافی یافت شود چندان کلی نیست حال اگر مقرری آنروز سپاهیان را با مقرری امروز ارتش همالیک متمدنه مقایسه کنیم خواهیم دید که در صدر اسلام حقوق و جیره افسراد سپاهی بمراتب بیش از حقوق سربازان امروز بوده و برعکس افسران و فرماندهان آن روز اسلام کمتر از افسران دولت های

تمدن امروز حقوق میگرفتند.

مثلاً هر گاه يك درهم را بطور تخمین مساوی با يك فرانك بدانیم حقوق بزرگترین سردار اسلام (از آن جمله) خود عمر، از سالی پنجهزاد فرانك (یا دوپست لیره) تجاوز نمیکرد، اما مقرری نفرات (که از آنان بسایر افراد مسلمین تعبیر شده) از ۳۰ تا ۵۰ درهم تعیین شده بود. علاوه بر آن، جیره و حقوقی هم بخانواده نفرات پرداخت میشد که از آن جمله ماهی دو جریب گندم بود (باید دانست که هر جریب ۳۶۰۰ ذرع مربع است و منظور از هر جریب گندم مقدار گندمی است که در آن مساحت از زمین بدست می آید).

در زمان معاویه، ابن مقرزی دوبرابر شد چه که معاویه سپاهیان را با پول زیاد بخود جلب میکرد و از آنرو بشصت هزار سپاهی منالی شصت میلیون درهم حقوق می پرداخت که بطور متوسط هر کدام هزار درهم میگرفتند. چون قبایل یمن پیش از سایر قبایل با معاویه همراهی میکردند، معاویه يك هنگ هزار نفری از آنان ترتیب داده حقوق بالنسبه گزافی برای آنها مقرر داشت چه که بعد از خلفای راشدین شور جهاد و عقاید دینی بتدریج خاموش شده بود و بیشتر برای پول و غنیمت جنگ میگردند. معاویه که این را درك کرده بود بر میزان حقوق آنها میافزود تا مردم بدور او جمع آیند. بهر حال معاویه هنگ یمنی را مقرب ساخت و با آنان حقوق بیشتری پرداخت سران آنها را مورد مشورت قرار داد هنگ یمن از این نوازش خلیفه مقرور شد بادسته سپاهیان مصر (بنی امیه جزء آنان بودند) در آویختند معاویه برای رفع این اختلاف هنگ تازه ای بنام قیسیه تشکیل داده و با آنان نیزه مثل یمنی ها رفتار کرد و آنان را بکار زارهای صحرائی فرستاد یمنی ها را مأمور جنگ دریائی کرد. اما مجدد میان یمنی ها و قیسیه ها (که از مصر و بنی امیه بودند) اختلاف در گرفت و معاویه خواه و ناخواه هر دو دسته را با هم بجنگهای دریائی و صحرائی میفرستاد.

معاویه تنها سپاهیان را با پول و مزایا بخود جلب نمیگرد بلکه دشمنان و مخالفین خود را نیز بدین وسیله رام میساخت و مخصوصاً دوستان علی (ع) را بیشتر با پول میفریفت و گاه میشد که مأمورین معاویه هدف وی را تشخیص نداده در اجرای دستورش

قصور میگردند. مثلاً معاویه به نعمان بن بشیر والی کوفه دستور داد که ده دینار بر حقوق مردم کوفه بیفزاید چه که میدانست مردم کوفه از دوستان علی (ع) هستند اما نعمان منظور اصلی معاویه را درک نکرده از اجرای دستور سر باز زد.

یزید و مروان و عبدالملک، نیز روش معاویه را ادامه دادند. بخصوص عبدالملک که برای مبارزه با مخالفین خویش، مقرری و فوق العاده هنگفتی بسپاهیان میپرداخت از آن جمله، حجاج والی کوفه، با اجازه عبدالملک چهل هزار سپاهی به «رت بیل» مأمور ساخته و گذشته از مقرری و فوق العاده سرداران دو میلیون درهم میان افراد تقسیم کرد و روزی که ولید بن یزید خلیفه شد برای خشنودی سپاهیان ده درهم بحقوق آنان افزود، چه که خود ولید نیز مرد خوشگذران و کج رفتاری بود رفته رفته از حقوق سپاهیان کسر شد تا آنکه در اواخر امویان حقوق آنان به پانصد درهم تنزل یافت.

خلفای عباسی مانند اوایل بنی امیه حقوق سپاهیان را افزودند برای هر پیاده در ماه هشتاد درهم (سالی ۹۶۰ درهم) و بهر سواری ماهی صد و شصت درهم مقرر داشتند که نصف آن مبلغ را برای اسب خود مصرف کند، پس از چندی حقوق سپاهی کم شد و در زمان مأمون به بیست درهم برای پیاده و چهل درهم برای سواره، ثابت ماند و در سال ۲۰۱ هجری سپاهیان عیسی بن محمد که ۲۵ هزار سواره و عده ای پیاده بودند بهمان میزان حقوق میگرفتند. بعلاوه این را هم باید در نظر داشت که در زمان مأمون بهای طلا افزایش یافت و دیناری که زمان عمر ده درهم بود به پانزده درهم رسید. بنابراین آنچه گذشت، معلوم میشود که حقوق سپاهیان در زمان خلفای راشدین کمتر از زمان بنی امیه بود و در زمان عباسیان هم نسبت بزمان امویان نقصان یافت زیرا بنی امیه برای مبارزه با مخالفین خود سپاهیان را بوسیله پول جلب میکردند ولی عباسیان چنان محظوری نداشتند بعلاوه در زمان آنان مردم غیر عرب نیز وارد خدمت نظام شدند و با حقوق و مقرری کمتری راضی بودند با این حال و بنا بگفته ابن خردادبه، کمترین حقوقی که خلفای عباسی بسپاهیان میدادند، از مقرری عادی سپاهیان رومی بیشتر میشد چه که سپاهی رومی بیش از ۱۲ - ۱۸ دینار حقوق (سالانه) نداشت و از آن گذشته سپاهیان اسلام بطور سالانه یا ماهانه یا سالی دوبار و سه بار بطور مرتب حقوق